

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " ( ۲۰۱۲ / ۲ / ۱۷ )

ماه جون سال ۲۰۰۱

... شب را شفق زوال است

بکجا بیان نمایم قصه و فسانه ای خویش  
غم را هدف گیرم تا زخم نشانه ای خویش

من حدیث شب گویم در گوش می فروشان  
که نبندند تا سحرگاه در میخانه ای خویش

لب به می تر نمودم گم کرده ام ره منزل  
نال و شیون نمودم بهر کاشانه ای خویش

سوخت درخت و آشیانم، صیاد بی مروت  
آشیان گم کرده ام من، می جویم کاشانه ای خویش

قصه ز ظلمت شب ز کجای شب گویم  
خرگاه سیه فگنده، بر سر دو شانه ای خویش

چه گویم از شب تلخ، که فگنده زهر به کامم  
رنج و درد ز خود دیدم تا شدم بیگانه ای خویش

این عجب قیل و قال است، شب را شفق زوال است  
مرغان از این شبستان، کوچند به لانه ای خویش



(جولای ۱۹۹۷)

### اشک تمنا

برآ برآ ز خانه به عشوه عشوه ای  
 نظر نظر کن بسویم ، به غمزه غمزه ای  
 غزلی سروده ام به وصف قامتت  
 بسرا بسرا جانا با نغمه نغمه ای  
 بر تاج سر خوبان نگین کرشمه ات  
 چه بجا بجا نشسته با نخره نخره ای  
 اشک تمنا گر بیارد ز چشم تو  
 فتنه فتنه خیزد ز قطره قطره ای  
 آشوب دو عالم خوابیده در نگاهت  
 شعله شعله خیزد از خفته خفته ای

از گلبرگ گونه های دل افروز تو  
 چیده چیده ام با نگاه ، بوسه بوسه ای